

بردن رخوت ناشی از عدم اشتغال جوانان است. بنابراین، تعجب آور نیست که جوانان در نهایت علیه آن طغیان می کنند - و مخصوصاً نمی توانند هدفهای مهندسی پیچیده اجتماعی را درک کنند؛ برای مثال این نکته را هضم نمی کنند که چرا باید ۸۶ درصد بودجه تحقیقاتی و عمرانی دولت فدرال آمریکا صرف مقاصد نظامی شود.

به نظر من می توان جوانان را صرفاً براساس انتخاب آزاد آنان و بدون هدف تبدیل آنها به اشخاص یا کالای انسانی ویژه، تربیت کرد و تعلیم داد. هرگاه تعلیم و تربیت با نیاز، خواسته، کنجکاوی یا تخیلات سازنده جوانان هماهنگی نداشته باشد، چیزی را به صورت مؤثر یاد نمی گیرند - یا اصولاً چیزی جز آموختههای طوطی وار یا حفظی که پس از برگزاری امتحان به سرعت فراموش می شود، نمی آموزند. مادام که محصل از صمیم قلب احساس نکند که به چیزی دسترسی پیدا کرده، یادگیری به «طبیعت ثانوی»، یا به تعبیر ارسطو به یادگیری واقعی، تبدیل نخواهد شد. تعیین پیشاپیش آنچه جوانان باید بدانند و سپس تلاش برای ایجاد انگیزه آموختن در آنان به جای اینکه خود پیشقدم شوند و از اطلاعات و ابزار وسایل ضروری که در اختیار آنان گذاشته شده سود جویند، کاری نابخردانه به نظر می رسد. بیان اینکه آزادی نوع اخیر پاسخگویی نیازهای جامعه نخواهد بود درست نیست - حداقل نیازهای انسانی جامعه برآورده می شود زیرا آزادی تنها راه نیل به یک شهروند قابل اعتماد و واقعی، به جای رسیدن به یک فلسفه لفظی و کلامی است. انتخاب آزادانه امری تصادفی نیست بلکه پاسخ موقعیتهای واقعی زندگی است؛ هم جوانان و هم بزرگسالان در دنیای اشیاء، در اجتماع و در جامعه متحول زندگی می کنند و در واقع همین عوامل است که رغبتها را جذب و نیازها را هدایت می کند. اگر جوانان بتوانند در سیر به جانب کمال، تمایلات خود را دنبال و موضوعهای مورد علاقه، زمانهای مطلوب و معلمان خود را انتخاب کنند، و اگر معلمان آنچه را خود مهم می دانند تدریس کنند - که البته فقط در این صورت می توانند در تدریس آن مهارت داشته باشند - نیازهای جامعه به نحو مطلوب برآورده خواهد شد؛ مردمان شادتر و سرزنده تر، مستقل تر و خلاقتر خواهند بود؛ و در مدتی نسبتاً کوتاه جامعه کارآمدتر و معقول تر خواهد شد.

بحث درباره انتخاب آزادانه به عنوان یک موضوع متافیزیکی ضرورت ندارد؛ انتخاب آزادانه را شرایط و موقعیتهای کنونی مشخص می کند. مقاومت قاطعانه بهترین جوانان در برابر مراجع مرتباً رو به افزایش است و ما ناچاریم یا به آنها اجازه اظهار نظر بدهیم یا آنان را به حال خود رها کنیم. مهمتر از آن، چون شرایط و موقعیتهای سازمانهای اجتماعی و تکنولوژیکی امروزی به صورتی فزاینده و

# آزادی و یادگیری، لزوم انتخاب

دکتر غلامعلی سرمد

این باور که یک جامعه کاملاً صنعتی می بایست جوانان دوازده یا بیست سال را برای ورود به بازار کار آماده کند نوعی نگرش نادرست و ساده اندیشانه است. شواهد معتبر وجود دارد که بین آنچه در مدرسه می گذرد با دستاوردهای زندگی اجتماعی در کلیه مشاغل و حرفه ها اعم از پزشکی، حقوق، مهندسی، روزنامه نگاری، یا بازرگانی همبستگی ملاحظه نمی شود. به علاوه، تحقیقات اخیر نشان می دهد که سالهای تحصیل یا داشتن مدرک تحصیلی برای مشاغل اداری کم اهمیت و تکنولوژیکی یا نیمه ماهر کارخانه ها بی فایده است. دهه ۱۹۰۰ که فقط ۶ درصد جوانان فارغ التحصیل دبیرستان بودند، جامعه آمریکا از امروز عقب ماندتر یا ابتدایی تر نبود. مقاصد و اهداف تحصیل را هر اندازه سنجیده فرض کنیم، امروز تحصیل مدرسه ای عمدتاً در خدمت کارهای شبیه پلیسی و از بین



جدی به جانب همگونی سیر می کند، لازم است حفاظت جوانان از خطر سقوط از اعلی به ادنی مورد تأکید قرار گیرد تا بتوان پیشگام بودن انسان را در امور مسائل تضمین کرد. روشهای آکادمیکی و صومعه مانند که برای شبانان وحشی عامل تمدن ساز تلقی می شد، در عصر پیشرفت تکنولوژی موجد طغیان می شود. مدارس عمومی که روزگاری در یک جامعه باز در زمینه اجتماعی کردن مهاجران نقشی مطلوب و مؤثر ایفا می کرد امروزه برای محصلین نوعی پادگان محسوب می شود و قشر بندی اجتماعی را به شدت هرچه تمامتر به سوی طبقاتی شدن سوق می دهد.

تا زمانی که شاگردان به دوازده سالگی نرسیده اند موضوعات درسی رسمی یا برنامه های درسی از پیش تعیین شده نباید مطرح باشد. در مرحله راهنمایی تحصیلی، هر چیزی که شاگرد تجربه می کند تعلیم و تربیت است. نظر دیوئی کاملاً درست است که: مادام که شاگرد علاقه دارد باز هم چیزهایی بیشتری بیاموزد، مهم نیست که چه چیزی در این سن می آموزد. معلمان این دوره کسانی هستند که شاگردان را دوست دارند، به آنان توجه می کنند، به سؤالیهای آنها پاسخ می دهند، از بردن آنان به اطراف شهر و کمک به آنان جهت اکتشافات و تقلید و آزمایش لذت می برند، با آنها سرود می خوانند، و به آنان انواع بازیها را می آموزند. هر انسان بزرگسال خیراندیش - اعم از باسواد یا بیسواد - می تواند به کودک هشت ساله چیزهای فراوان بیاموزد؛ تنها برنامه آموزشی سودمند برای معلمان، گروه درمانی (درمان گروهی)<sup>۱</sup>، و احتمالاً دوره رشد کودک است.

می بینیم که هرگاه کودکان در محیطی قرار گیرند که گفت و شنود در آن وجود داشته باشد و کودکان مخاطب قرار گیرند و در گفت و گوها مشارکت داده شوند، به سبک خاص خود سخن گفتن می آموزند. اگر بکوشیم تا صحبت کردن را بر طبق نظریه ها و روشها و برنامه های خودمان، چنانکه در آموزش خواندن عمل می کنیم، به کودکان بیاموزیم، در آن صورت به همان تعداد که اشخاص نقص خواندن دارند، با افراد دارای نقص کلامی مواجه خواهیم شد. به علاوه، این نکته آشکار شده است که آنچه را در برنامه درسی دوره ابتدایی سودمند است می توان در مدت چهار ماه به کودکان بهنجار دوازده ساله آموخت. در واقع، هرگاه کودکان اخیر به حال خود رها شوند، اکثر این مطالب را خود به خود نیز یاد خواهند گرفت.

چون در جوامع ما به کودکان به عنوان بدیهیات التفات نمی شود، و چون کودکان را باید از منازل مسکونی نجات داد، برای اکثر اینگونه کودکان باید نوعی مدرسه وجود داشته باشد. در یک

طرح پیشنهادی با عنوان «مینی مدارس شهر نیویورک» گروهی محصل دوره ابتدایی متشکل از ۲۸ شاگرد و ۴ بزرگسال: یک معلم با مدرک کارشناسی، یک کدبانوی آشپز، یک دانشجوی سال آخر دانشگاه، و یک نفر که در سن نوجوانی ترک تحصیل کرده باشد، پیشنهاد کرده بودم. اعضای چنین گروهی می توانند در سرسرای یک فروشگاه، در زیر زمین یک کلیسا، در یک منزل مسکونی یا در یک پروژه ساختمانی اجتماع کنند؛ مهمتر از آن، چون نسبت شاگرد به مربی ۷ به ۱ است، این گروه اغلب می تواند در اطراف شهر گردش کند. تجارب حاصله از مدرسه خیابان اول نیویورک نشان داده است که هزینه های اداره چنین مدرسه کوچکی از هزینه های یک مدرسه عمومی که نسبت شاگردان به مربیان ۳۰ به یک است، کمتر است. (در نظام مدارس عمومی قسمت اعظم بودجه به امورات اداری و برای

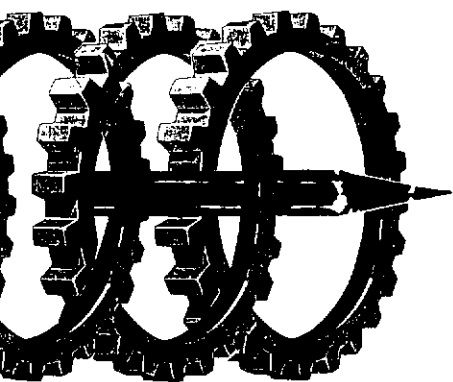
کمک گرفتن از متخصصان جهت رفع مشکلات ناشی از فقدان تماس در کلاسهای درس (صرف می شود). به طوری که ا. اس. نیل<sup>۲</sup> نشان داده است، به مدرسه رفتن نباید حتماً اجباری باشد. مدرسه می تواند در نزدیک محل سکونت باشد تا کودکان بتوانند از مدرسه به خانه و بالعکس بگریزند. بودجه عمومی می تواند حامی مدرسه باشد، اما اداره آن را می توان به شاگردان، معلمان و والدین واگذار کرد.

در سنین جوانی و دانشگاهی این تمایل شدید وجود دارد که مدت چهار تا ده سال دیگر محصلین، به عنوان تنها راه ادامه رشد و زندگی، سرگرم درس و تحصیل باشند. سیاست صحیح می تواند این باشد که حداکثر راههای ممکن به روی آنان باز باشد و برای تنوع طلبی و انتخاب یا رها کردن شقوق مختلف، امکانات فراوان داشته باشند. به نظر جیمز کونانت<sup>۲</sup> حدود ۱۵ درصد شاگردان می توانند به کمک کتاب و در محیط تحصیلی چیز یاد بگیرند؛ این گروه را می توان برای ادامه تحصیل در دبیرستان انتخاب کرد. اکثر کودکان، و از جمله اکثر کودکان با هوش، در صورتی درخشش چشمگیری دارند که به جای پرداختن به دروس مدرسه ای به فعالیتهای استاد شاگردی<sup>۴</sup> بپردازند یا لااقل در مطالعات خود آزادی عمل داشته باشند. هرگاه هشت سال اول تحصیل صرف اکتشاف تمایلات و رغبتهای آنان شده باشد، و بزرگسالان مرتباً سیر حرکت آنها را با تحمیل برنامه های خود قطع نکرده باشند، اکثر جوانان می توانند از آنچه مطلوب آنهاست اندیشه ای روشنتر داشته باشند و عده زیادی می توانند مشاغل خود را انتخاب کنند.

برای ۱۵ درصد جوانانی که در مدرسه خوب درس می خوانند و به موضوعهای اساساً دانشگاهی علاقه دارند، دبیرستانهای کنونی که همه محصلین را یکجا می پذیرد، چیزی جز اتلاف وقت ندارد. در این مورد بهتر است به آکادمی کوچک آماده ساز با حدود ۶۰ شاگرد و سه معلم — سه متخصص علوم طبیعی، علوم اجتماعی و علوم انسانی — باز گردیم تا بتوانیم آنان را برای ورود به تحصیلات دانشگاهی آماده کنیم. این آکادمی را می توان در محیط دانشگاهی ایجاد کرد، اداره آن را به دانشگاه سپرد، و اعضای اداری آن را از بین دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و علاقه مند به تحصیل انتخاب کرد تا دانشجویان اخیر نیز ضمن تهیه پایان نامه های خود از این راه درآمد مادی داشته باشند. در چنین وضعیتی، جوان محصل می تواند با گذارندن روزی سه ساعت در کلاسهای درس، بدون آنکه موضوعهای غیر آکادمیکی و گروهی همشاگردی نامحبوب برایش مزاحمت فکری فراهم کنند، به سادگی در مدت سه یا چهار سال برای تحصیلات دانشگاهی آماده شود.

و ادار ساختن افراد بی علاقه به تحصیل به حضور در مدرسه روحیه اکثر آنها را خراب می کند و حتی بهترین شاگردان را به از خود بیگانگی سوق می دهد هرگاه جوانان، که الزاماً از لحاظ مادی متکی به خود نیستند، در حالت قیومیت نگاه داشته شوند، نمی توانند به فعالیتهای حادثه جویانه، کارهای سیاسی، و امور دیگری که با خلق و خوی آنان مناسبت دارد بپردازند. از آنجا که جوانان شاد و پرشور باری به هر جهت روی این امور پافشاری می کنند، نتیجه اقدامات ما درباره آنها بوجود آوردن شکاف بین جوانان و دنیای زورگوی بزرگسالان، ایجاد خرده فرهنگ جوانان، و ایجاد مانع در راه رشد و تکامل آنها خواهد بود.

روشهای آموزش مدرسه ای برای تدریس هنر و ادبیات، علوم، حرفه ها و مشاغل، و مهارتهایی که سازمانهای مدارس مترصد آموزش آن هستند، صلاحیت ندارد. تلاش برای به دست آوردن نمره و مدرک آکادمیکی برای پرداختن به بعضی از حرفه ها و مشاغل —



نظیر مددکاری اجتماعی، معماری، تدریس — احتمالاً زبان آور است، زیرا دوره های تحصیلی این رشته با حرفه ها و مشاغل مذکور بی ارتباط بوده، با بی علاقه ساختن محصلین مانع انجام کار در نزد آنها می شود. قسمت اعظم دانش فنی را باید به طریقه صد درصد عملی در اداره و کارخانه یاد گرفت، و این یادگیری در اغلب موارد به عدم فراگیری چیزهایی که صرفاً جهت گرفتن نمره قبولی در امتحانات باید آموخت، مربوط می شود. کارکنان، ماهر و نیمه ماهر و تکنیسین های حد وسط می توانند بدون داشتن سابقه تحصیل در مدت سه هفته تا حداکثر یک سال صلاحیت فنی لازم را کسب کنند. حتی در زمینه «سواد کنشی»<sup>۵</sup> و اهمیت آن نیز مبالغه شده است؛ آنچه اهمیت واقعی دارد گرایشهاست نه توان یادگیری. کسانی که در زمینه های هنری و ادبی و علمی خلاقیت دارند، تقریباً به صورتی اجتناب ناپذیر راه خود را دنبال می کنند و معمولاً مدرسه را مزاحم

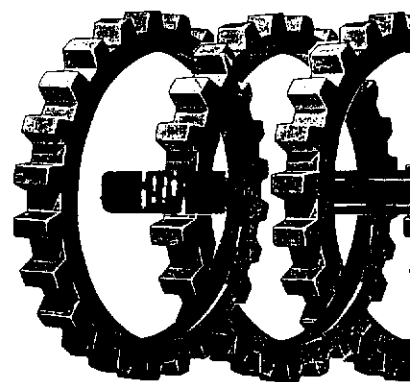
خود می بینند. زبانهای خارجی را به بهترین وجه می توان از طریق مسافرت آموخت. تدریس علوم اجتماعی، انتقاد ادبی، و فلسفه به جوانانی که فاقد تجارب ناشی از قبول مسئولیت در زندگی و اجتماع هستند، تلاشی بیهوده است.<sup>۷</sup>

بخش اعظم سرمایه‌هایی که هم اکنون صرف دبیرستانها و کالج‌ها می شود می توان به آموزشهای استاد شاگردی اختصاص داد؛ مسافرت، تقویت کتابخانه‌ها برای مطالعات خود - خواسته و تحقیق برای ارضای خود؛ کمک به برنامه‌های آموزنده رادیو - تلویزیونی؛ نوسازی روستاها؛ و اجرای طرحهای مرتبط با حفاظت محیط زیست و نوسازی شهرها را می توان در ردیف این آموزشها دانست حجم این پولها بسیار زیاد است - نگاه داشتن یک شاگرد در جنگل تخته و کلاس در شهر نیویورک سالی ۱۵۰۰ دلار هزینه دارد؛ در واقع مدرسه‌ها به صورت یکی از صنایع بزرگ هر کشور در آمده است. برای نمونه تنها به یک مورد اشاره می شود:

مقاله پیشنهاد می شود به جای آنکه در جهت مخالف باشد، دقیقاً در جهت همین مسأله است. با افزودن موارد انتخاب می توان برای هر جوان یک مسیر حرکت مورد علاقه و جالب - به شیوه‌ای که در مورد جوانان مشوش عاطفی و یا جوانان ناآرام و مسأله‌ساز عمل می شود پیدا کرد. انتخابهای اختیاری جوانان اغلب تصادفی ساده‌لوحانه، و معمولاً موقتی است؛ اما همین انتخاب کردنها عملی‌ترین راههای رشد معقول آنان است. آنچه برای یک جوان جنبه حیاتی دارد این است که احساس کند او را به عنوان یک انسان جدی گرفته‌اند نه اینکه خواسته‌اند وی را با نظام آموزشی تطبیق دهند. به درستی نمی دانم این برداشت خیاط‌مآبانه از استاندارد کردن، که فی الواقع با هیچ فرد واحدی تطبیق داده نمی شود و نتیجه آن تعدادی انسان متمرد رو به افزایش است، مشکلترا ساده‌تر است. اما تجربه نشان داده است که حاصل کار جوانانی که از روی قصد و اراده به کاری دست می زنند، حتی از لحاظ اقتصادی نیز با ارزش است در صورتی که کارهای غیر ارادی یا غیر مطلوب تنها ممکن است در نوشته‌های معدودی از صاحب‌نظران برای جوانان سودمند تصویر شود.

حقیقت این است که نه در سنین تحصیل جوانان، بلکه در سنین بزرگسالی و در کلیه مراحل و مظاهر زندگی، عقب‌نشینی آکادمیکی، دوره‌های تحصیلی و ارزشیابی آن، و تجدیدنظر اجمالی در متون درسی ضرورت پیدا می کند. در یونان باستان این نکته به درستی فهمیده شده بود و قسمت اعظم برنامه‌های درسی دانشگاهی امروزی را تنها برای سنین سی یا سی و پنج سالگی مناسب می دانستند. کلیساها تا حدودی فضای مناسب را برای علم‌آموزی فراهم می کردند. متأسفانه ما همه این کارها را به استناد کنفرانسهایی که با عجله برگزار می شود، به شیوه‌ای مذبحخانه، انجام می دهیم.

در دانشگاهها نیز مسائل و مشکلات مشابهی داریم. ما جوانان را با مطالبی بمباران می کنیم که در زمان یادگیری به آن احتیاج و علاقه ندارند و اغلب آنان بعدها نیز به این مطالب احتیاج و علاقه‌ای نخواهند داشت؛ ما با تکیه بر مدارک دانشگاهی مشخص و مصوب، کارمسن‌ترها را در تعقیب چیزهای مطلوب و مورد نیاز مشکل می کنیم. تصادفاً، نکته و متناقض این است که هر چند از یک طرف عده کسانی که به مدرسه می روند بسیار زیاد است، آموزش حرفه‌های مبتنی بر تحصیلات آکادمیکی با شکست مواجه می شود و در محیط زیست، شهرنشینی، اداره امور جامعه، ارتباط اجتماعی، و حتی در ارشاد علوم، اثرات شوم و دهشتناک برجای می گذارد. یاد گرفتن اجباری درسهای دیگران به مدت بیست سال، به تربیت افرادی حرفه‌ای منتصف به صفات پیشگام، اصولی و منظم، و از



از آنجا که هر کشور ناچار است برای حفظ بقای خود پدیده‌های سرسام‌آور اطلاعاتی تفریحی و تحقیقاتی را که روزه روز جنبه تجارتنی زیادتری به خود می گیرد خنثی کند، به هزاران ایستگاه تلویزیونی مستقل و کوچک، ایستگاههای رادیویی، روزنامه‌های محلی با محتوایی بیش از شایعه پراکنی و تبلیغات، تأثر، مجلات سطح بالا یا دارای مطالب متنوع، ادارات کوچک برای نوسازی محیط زیست برکنار از هر نوع بوروکراسی، و آزمایشگاههای کوچک غیر متمرکز برای پیشبرد علوم و اختراعات نیاز دارد. ایجاد این گونه مؤسسات می تواند برای جوانان هوشمند امکانات تحسین انگیزی را جهت کارآموزی غیر آکادمیکی فراهم سازد.

اگر از جنبه آرمانی به قضیه نگاه کنیم، خود شهریک محیط آموزشی است؛ یک جامعه خوب از حرفه‌های ارزشمند و جالب و ارضاء کننده‌ای تشکیل شده و نیز کارهایی برای انجام دادن و امکاناتی برای رشد کردن، در آن وجود دارد. سیاستی که در این

لحاظ اخلاقی مسؤول در قبال ارباب رجوع و جامعه منتهی نمی شود. این افراد چون در خلال مراحل تبدیل درهم می شکنند، در نهایت فقط به افرادی حرفه ای - و نه حرفه ای به تعبیر حرفه و فن - تنزل می کنند. گروههای حرفه ای نوع اخیر به اجتماعات اقتصادی کوچک تبدیل شده اند. در نتیجه، صدور جواز استاندارد و حفظ کیفیت ها هر چه بیشتر به حکومت، که صلاحیت آن را ندارد، محول شده است.

در صدور جواز برای اشخاص حرفه ای لازم است کنشها و عملکردها را به شیوه ای واقع بینانه مورد توجه قرار دهیم، آن دسته از مشخصات رشته های تحصیل آکادمیکی را که با نوع حرفه ارتباط ندارد نادیده بگیریم، و خود را از این سرگرمی مسخره که باید برای هر نوع مهارت و پیشه مدرک صادر کرد، نجات دهیم. در اکثر حرفه ها و هنرها مطالب تجربیدی مهمی وجود دارد که بهترین شیوه یادگیری آن تحصیلات آکادمیکی است. روش طبیعی می تواند این باشد که هرکس عملاً در فعالیتهای حرفه ای دخالت دارد برای یاد گرفتن آنچه مورد احتیاج او است، به مدرسه برود؛ به این ترتیب، راه ورود مجدد به تحصیلات آکادمیکی برای کسانی که از انگیزه قوی برخوردارند، باید هموار و تسهیل شود.

دانشگاهها قبل از هر چیز مدارس حرفه آموزی هستند؛ بنابراین، دانشکده ها باید به جای اتکا بر برنامه های آکادمیکی، قبل از هر چیز محل آموزش حرفه ایی باشد که احساس وظیفه کنند و به انتقال سنت به نسل جدید التفات داشته باشند. اگر این گونه حرفه ایها در جامعه ای متشکل از عده ای دانش پژوه فعالیت کنند، در آموزش استاد شاگردی اصالت و انسانیت را مراعات می کنند و نسبت به آینده ای آرمانی دیدی عمیق و منطقی دارند. جنبه انسانیت این تعلیم و تعلم بدان سبب محرز است که دوره های تحصیلی با یکدیگر ارتباط متقابل دارد؛ آرمانی بودن آن در آزادی عمل محصلین و پاسخگو بودن آنها در قبال جامعه است. یک مدرسه حرفه ای خوب می تواند کوچک باشد. در کتاب **اجتماع دانش پژوهان** پیشنهاد من ۱۵۰ شاگرد و ده استاد یعنی چیزی در حدود دانشگاههای قرون وسطی - بود. در چنین دانشکده هایی هزینه های تحصیلی حدود یک چهارم هزینه های دانشگاههای بزرگ و گرفتار مسائل اداری کنونی خواهد بود. به علاوه، در چنین دانشکده هایی یک هدف اساسی - و قابل دسترسی - می تواند تماس نزدیک و متقابل بین اولیای امور دانشکده و دانشجویان باشد.

امروزه به دلیل محرز بودن عدم مطلوبیت مراکز آموزش بزرگسالان و دورویی اکثر حرفه ایها، دانشجویان به درستی نسبت به جریانهای موجود حق اعتراض دارند. در حال حاضر استادن هر چه را

خود پیسنندند تدریس می کنند. اندر زمن به دانشجویان این سخنان **پرنس کروپوتکین**، در مقاله «نامه ای به محصلین» است: «از خود پرسید در چه نوع دنیایی می خواهید زندگی کنید. برای چه کارهایی شایستگی دارند و چگونه می خواهید این دنیای مطلوب را بسازید؟ لازم است چه نوع مطالبی بیاموزید؟ از مدرسین بخواهید تا آنچه را مورد نیاز شما است، به شما تعلیم دهند.» مدرسین جدی از چنین پیشنهادی استقبال می کنند.

فکر ایجاد و اداره دانشکده های علوم نظری بسیار ایده آل و خوشایند است زیرا هدف آن تعلیم فرهنگ عمومی و پالایش منش شهروندان است. اما این چنین اتفاقی متحقق نمی شود. شاهد مدعا این است که برنامه های درسی چنین دانشکده هایی با تغییر دادن زیربنایی گرایشها ارتباطی بسیار ناچیز دارد؛ در نتیجه، اکثر تحصیل کرده های آن به تغییر گرایشها سوق داده نمی شوند. دوستیهای دانشکده ای و اجتماع جوانان اثرات دیر پا دارد، لکن نیل به این اثرات به تشکیل باشگاههایی پیچیده نیاز ندارد.

نیاز به تذکار نیست که قسمت اعظم توسعه کنونی دانشگاهها به مسأله تحقیقات سفارشی و شرکتهای و تحقیقات دیگر مربوط بوده و رابطه ای با تدریس ندارد. بدون شک چنین توسعه ای از طریق انستیتوهای دولتی و شرکتهای بهتر تحقق می یابد؛ این گونه انستیتوها، بجز در مورد جوانان استخدام شده یا در حال گذارندن دوره های کارورزی، با جوانان بی ارتباط است.

هر یک از بخشهای تعلیم و تربیت باید با نیاز، تمایل، انتخاب و مساعی محصلان هماهنگ باشد. جایزه دادن و تهدید کردن نمی تواند چیزی را تحمیل کند یا برای آن انگیزه های واقعی فراهم سازد. از طرف دیگر، تصور نمی رود طرح پیشنهادی این مقاله هزینه ای بیش از هزینه های کنونی نظام آموزشی داشته باشد. اما از اجرای آن می توان صرفه جویی در سالهای عمر جوانان - و دور کردن آنان از زندگی در قفس محل تحصیل، رؤیا بافی، کشیده شدن به خشونت و احساس غبن داشتن - و اجتناب از توهین به معلمان، و تنزل سطح و سوء استفاده از آنان را نتیجه گرفت.

**جیمز کولمن** برآورد کرده است که دانش آموزان به طور متوسط و عملاً روزانه فقط ده دقیقه در «مدرسه» هستند. از آنجا که رشد جوانان و اجتماعی کردن آنان به صورتی که برای خود و جامعه مفید باشند و کارهای خدایندانه انجام دهند یکی از سه یا چهار وظیفه مهم هر جامعه است، تردیدی نیست که باید پیش از پیش هم خود را به تربیت جوانان معطوف داریم، ولی به نظر من پرداخت یک پنی به اولیای امور مدارس کنونی صحیح نیست و تنها راه حل، تغییر و تبدیل ماشین فعلی تعلیم و تربیت است.